

مامور کنترل مواد مخدر به یک دامداری در ایالت تکزاس امریکا می رود و به صاحب سالخورده ی آن می گوید:

باید دامداری ات را برای جلوگیری از کشت مواد مخدر بازدید کنم. " دامدار، با اشاره به بخشی از مرتع ، می گوید:

"باشه، ولی اونجا نرو". مامور فریاد می زنه: "آقا! من از طرف دولت فدرال اختیار دارم." بعد هم دستش را می برد و از جیب پشتش نشان خود را بیرون می کشد و با افتخار نشان دامدار می دهد و اضافه می کند:

"اینو می بینی؟ این نشان به این معناست که من اجازه دارم هر جا دلم می خواد برم. در هر منطقه یی... بدون پرسش و پاسخ. حالی ات شد؟ میفهمی؟"

دامدار محترمانه سری تکان می دهد، پوزش می خواهد و دنبال کارش می رود

کمی بعد، دامدار پیر فریادهای بلند می شنود و می بیند که مامور از ترس گاو بزرگ وحشی که هر لحظه به او نزدیک تر می شود، دوان دوان فرار می کند.

به نظر می رسد که مامور راه فراری ندارد و قبل از این که به منطقه ی امن برسد، گرفتار شاخ گاو خواهد شد. دامدار لوازمش را پرت میکند، با سرعت خود را به نرده ها می رساند و از ته دل فریاد می کشد: **"نشان. نشان. نشان را نشانش بده!"**